اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم‌‌الراحمين.

ديشب يک بحثی را مطرح کرديم راجع به شواهد حجيت خبر از زمان رسول­الله صلوات الله و سلامه عليه، و يک اشاره­ای به جنبه­های حکايت و فقاهت و اين­ها خب آن بايد توضيح داده بشود که انشاءالله آن بحثی را که مطرح کرديم واقعاً روشن­تر بشود ليکن با قطع از آن جهت چون بعد می­خواهم وارد آن بحث بشوم تقريباً بحث ديشب باز دو مرتبه موجزاً تکرار خواهد شد وارد بحث ديگری که اين­جا هست که خيلی تأثيرگذار بوده در دنيای اسلام رو حديث و طبيعتاً رو جهات مختلف حديث و حتی متن حديث يک حالتی است که ما اصولاً بعد از پيغمبر اکرم صلوات الله و سلامه عليه البته اين اصلش در زمان خود پيغمبر هم هست، چون به اين معنی پيامبرگرامی در مکه که بودند با اديانی که رو به رو بودند يک مختصری مسحيت بود همين برقة ابن نوفل دايي حضرت خديجه و کسانی باش بودند اين­ها مسيحی بودند ديگر مسيحيت در مکه جای نداشت و يهوديت هم که اصلاً شاهدی نداريم که يک يهودی هم در مکه بوده، شايد بزرگان قريش رابطه­ای با يهود داشتند اما يهودی تو مکه باشد اين نسی هم احتمالاً از يهودی­ها گرفته باشند اما يهودی در مکه سراغ نداريم لا اقل ماها سراغ نداريم اگر هم بوده سراغ نداريم راجع به ابوبکر نوشتند که اين دخترش عايشه بنا بوده به يک يهودی بدهد، بعد استلّها منه، اين طوری دارد حالا نمی­دانيم يهودی در مکه بوده يا مدينه بوده؟ علی تقدير صحت آن نقل اين را داريم استلها هم دارد يعنی کشيدش بيرون از دست آن کشيدش بيرون به هر حال همه متونش ندارد بعضی از متون تاريخی دارد که ان ابابکر استلها از همان يهودی به هر حال ما فعلاً در مکه سراغ يهود نداريم آنی که در مکه در درجه اول وجود دارد و پيغمبر با آن­ها زياد رو به رو است مشرکين است، مشرکين به عنوان اين­که حج انجام می­دادند به حسب ظاهر نماز می­خواندند روزه را هم سابقه ندارد در مکه ندارد زکات چرا زکات در مکه به اصطلاح سابقه دارد غير از آن مالياتی بوده که می­گرفتند حالا شرح اين مطالب بايد جای ديگر بشود من فعلاً نمی­خواهم.

اما وقتی که پيغمبر به مدينه تشريف آوردند دقيقاً محيط مدينه خلاف آن محيط بود اولاً يهود کاملاً مسلط بود البته سه طايفه ما از يهود بيشتر در مدينه نداريم که در سه محله بوده چون چندبار عرض کردم ظاهراً ترکيب شهر مدينه هم به محلات بوده مثل اين شهر قم ما، که آن­ها هم بهم متصل باشد نبوده يک محله بنی قريظه بوده يک محله بنی ساعده بوده يک محله مثلاً بنی سلمه بوده اين­ها محله محله بوده عاليه بوده سافله بوده اين­ها محله محله بودند،

س: حي

ج: نه حی آن وقت نبوده، محله بوده و محله محلات يهودی در حقيقت در مدينه منوره سه­تا بود اين­که الآن هم هست الآن هم من گاهی مدينه بودم بهش می­گويند می­گويند بنی قريظه محله بنی قريظه اين آخر بقيع که تمام می­شود بقيع ديوار بقيع خيابانی هست چهار راهه، آن ور مستقيم شما تشريف ببريد محله، الآن هم می­گويند بنی قريظه همين الآن هم اسمش بنی قريظه يعنی می­گويند اما اسمش را رسماً دولت می­نويسد بنی قريظه نمی­دانم اما ما يک وقتی آن­جا عمره رفته بوديم اين طرفش می­گفتند بنی قريظه اين­جا بنی قريظه و بعد از او حالا من دقيقاً تو ذهنم نيست بنی نظير و بعدش هم بنی قينقاع که می­رسيد به قباء همين عوالی به اصطلاح يعنی از آنجا می­رسيد تا مسجد قباء سه­تا محله يهودی در اين مدينه وجود داشت حالا غير از اين­که مثلاً مسأله زراعت داشتند مسأله تجارت پول داشتند مسائل مالی و اين­ها بلا اشکال يهود داری فکر بود دارای فرهنگ بود کتاب بود حساب و کتاب بود و اصولاً در ديد عربها چون اهل مدينه هم مشرک بودند ليکن مشرکين­شان خيلی عنوان علمی نداشتند عنوان علمی عنوان مثلاً فرهنگی هرچه از اين عناوين بود مال يهود بود به اين­ها هم اهل کتاب می­گفتند يا اهل الذکر، اصلاً سنی­ها در ذيل آيه فاسئلوا الذکر يعنی يهود از سؤال بکنيد، فاسئلوا اهل الذکر اين­ها اهل کتاب گفته می­شدند و مدعی بودند که اين­ها مثلاً حقايق الهی را می­دانند و مخصوصاً عده­ای شان هم يک نوع علوم غيبی را هم مدعی بودند، که ما اصطلاحاً به آن­ها طلسمات می­گوييم اين­ها يک مقدار طلسمات و اين­ها، يک مجموعه­ای هم از ادعيه و به اصطلاح و ادويه داشتند طب هم به اين­ها نسبت می­دادند يک مجموعه در به داغونی از طلسمات و از ادعيه و از ادويه و از فرهنگ مثلاً آسمانی و از کتاب­های الهی مضافاً به يک چيزهای که به اصطلاح خودشان سری انبياء بود و کسی مطلع نبود و الی آخره يک فرهنگ اين طوری در مدينه حاکم بود که اين­ها به عنوان بتر قوم برتر واقعاً خود ظاهر آيه مبارکه اين است و انی فضلتکم علی العالمين و اَنّی، يا بنی اسرائيل اذکروا نعمتی التی انعمت عليکم و انی فضلتکم علی العالمين،

س: حضورشان هم بر اساس اعتقاد به پيامبر که آن­جا ظهور خواهد کرد و اين­ها می­گويند

ج: گفته شده بعض از شواهد خود يهودی هم اين مؤيد اين مطلب هست ليکن آنچه که آدم ظاهر مثلاً جغرافيا را جلوش می­گذارد اين بيت المقدس را يا اصطلاح معروف اورشليم خود به تعبير يهودی اورشليم اور يعنی زمين سر زمين، شليم هم سليم يعنی سالم يعنی زمين سلامت اين خودش ما اين بحث را مطرح کرديم لفظ سلامت هم در تورات محل تأکيد است نسبتاً يک کسی گفت من حساب کردم بهش گفته بودم صد و بيست است، مراد

7: 7

لفظ سلامت و سليم و در فرهنگ اسلامی از اسم خدا که سلام هست السلام المؤمن المهيمن از آن­جا شروع بکنيد همين جور تا تحيت بين مسلمين سلام عليکم تا خروج از نماز السلام عليکم، تا ادخلها بسلام، تا بهشت و يکی از درجات بسيار مهم بهشت هم سلام قولاً من ربّ رحيم اصلاً وارد بهشت می­شوند لفظ سلام ظاهرش اين است که قولاً اصلاً می­شنوند اصلاً سلام را اين­ ديگر عالی­ترين درجه در بهشت است که انسان صدای قول کلام ربّ رحيم را می­شنود به صورت يعنی از اول قصه اين سلام وجود دارد مثلاً شب قدر که اين قدر فضيلت دارد سلام هی، يکی از اوصاف شب قدر خدا به پيغمبر، و ما ادراک ما ليلة القدر وقتی به پيغمبر بفرمايد خيلی عظمت، ليله مبارکه هست تنزل الملائکة و الروح است الی آخره، اين لفظ سلام خيلی آن وقت اين­جا زمين سلامت است يعنی اين زمين زمينی است که انسان بيماری اين­ها پيدا نمی­کند حالا شرحی راجع به سلام و سلامت هست که حالا جايش اين­جا نيست نمی­خواهم من اجمالاً می­خواهم عرض کنم آنچه که ما می­بينيم چون اينها يکبار حدود زمان بخت­النصر اين­ها بيرون کرد از اورشليم يا بيت­المقدس يهودی­ها را بار ديگر هم حدود سال به اصطلاح صد، صد و سی و دوی ميلادی البته قبلش سال هفتاد هم بيرون کردند اما آن بيرون کردن نهايي صد و سی و دو ميلادی است اصلاً کل يهود را اورشليم بيرون کردند از بيت­المقدس امپراتور

42: 8

نمی­دانم، تئودروس آمده همچو اسمی دارد حالا اسمش تو ذهنم نيست همچون احتمالاً عرض می­کنم لذا اين­ها از سال صد و سی و دوی ميلادی از بيت­المقدس خارج بودند و هی فکر رجوع به طن داشتند اين دائماً تا هفتاد سال قبل 1948 که دولت اسرائيل تشکيل شد اصطلاحاً برگشتند به وطن يعنی نزديک هزار و هشتصد سال اين­ها آواره بودند اصطلاحاً توی فارسی هم می­گويند يهودی سرگردان يهودی آواره، اين­ها و لذا در زمان پيغمبر در حقيقت پانصد سال بلی آقا؟

س: يتهون فی الارض

ج: آن تيه مال زمان حضرت موسی است، نه آن مال حضرت موسی است اين بعدش است اين بعد از اين­که اين­ها را بيرون کردند آواره شدند آن وقت اين­ها به چند جهت رفتند عده­ای شان به طرف اروپا رفتند همين که در اروپا يهودی­ها هست آلمان و ديگران و همين صحبت­های که بود و اين همه نقل می­کنند ما مظلوم شديم ما را کشتند سوزاندند اين مال آن يهودی­هاست که اروپا رفتند آن­هم سرشر بيشتر اين بود که اين­ها به عيسی مسيح اهانت می­کردند دجال می­گفتند گاهی اوقات هم خود پاپ دستور داد که اين­ها را حمله کنند يهودی­ها را کتاب­هايشان را بسوزانند زن و بچه­شان را اسير کنند غرض اين تو دنيای اسلام نبود اين­ها نسبت بی­خود می­دهند مال آن طرف مال ما نيست و کار هم شرارت خودشان بود، همين که در قرآن دارد فبما نقضهم ميثاقهم و قتلهم الانيباء خب اين به خاطر، انی فضلتکم علی العالمين، ليکن به خاطر اين­ کارها اين­ها ملعون اينما ثقفوا اخذوا قتلوا تقتيلاً غرض اين کسی که آن طور بود به اين صورت درآمد حالا دقت کنيد افکار يهودی بالاخره در مدينه به عنوان فکر اصيل الهی و موسی عليه­السلام شايد من چندبار عرض کردم يهود يک اصطلاحی دارند وقتی می­گويند پادشاه يهود مرادشان سليمان است وقتی می­گويند پيغمبر يهود مرادشان موسی است، يک به اصطلاح يهود پادشاه دارند يک پيغمبر اصلاً وقتی می­گويند پيغمبر يهود يعنی حضرت موسی پادشاه يهود هم حضرت سليمان اين اصطلاحی است بين خودشان علی ای حال اين­ها را که بيرون کردند از سال صد و سی و دو يک عده­ای شان هم اگر نگاه کنيد به نقشه پايين آمدند جنوب طرف جنوب که آمدند طرف اردن بعد طرف همين­جای که ما الآن عربستان سعودی می­گوييم عربستان يعنی در حاشيه دريا همراه دريا سرخ با فاصله آمدند پايين آن وقت عده­ای­شان همين طور که پايين آمدند تا مدينه رسيدند بين مدينه و اين منطقه اردن يک صحرای است من با ماشين که رفتيم شام از اين­جا رد شديم صحرای وسيعی است اصطلاحاً بهش می­گويند وادی القری در آن زمان چون يک وادی بزرگی است که ده ده است حدود هزارتا ده نمی­دانم هشت­صدتا توش هست يهود يک مقداری در اين وادی القری ساکن شدند،

س: خيبر آن­جا می­شود

ج: نه خير نه خيبر بعد از مدينه است اين­ها آمدند تا مدينه سه طائفه هم در مدينه ماندند باز عده­ای رفتند پايين­تر به خيبر خيبر فکر می­کنم الآن دويست و پنجا کيلومتر تا مدينه است يا دويست و بيست کيلومتر بعدش به سی، چهل کيلومتر فاصله به فدک، خود من احتمال می­دهم اين­ها فکر می­کردند بيايند تا مکه، فرزندان هاجر چون شنيده بودند که فرزندان هاجر اسماعيل در مکه قدرت پيدا کردند قريش و اين­ها فکر می­کنم می­خواستند تا آن­جا برسند فکر خودم است البته نديدم کسی هم نوشته باشد به هر حال حالا درست يا نادرست تا اين­جا آخرين حدشان فدک است روشن شد تا مدينه رسيدند بعد خيبر بعد هم فدک اين آخرين حد اين­هاست اين وضعی بود که يهودی داشت از آن ور هم به لحاظ فرهنگی عده­ای از مسلمان­ها با اين­ها رابطه پيدا کردند و حتی ظاهراً مثلاً فرهنگ­شان را ياد گرفتند اصطلاحات­شان ياد گرفتند مثل عمر عمر از نادر چهره­های است که حتی ظاهراً تورات را با عبری می­خوانده اين دارند اهل سنت اسانيد متعدد دارد که يک روزی پيش پيغمبر مشغول خواندن تورات بودم سرم پايين بود يکدفعه سرم را بالا کردم صورت پيغمبر سرخ شدند ناراحت شدند عصبانی گفتم اعوذ بالله من غضب رسول­الله اين عنوانش اين است من غضب رسول­الله بعد حضرت فرمودند لو کان موسی حياً لما وسعه الا ان يتبعنی، تو برای من تورات می­خواني اين لما وسعه اين مال اين جريان است آن وقت چرا؟ حالا يک چرايي اين­جا قصه خوب دقت کنيد،

س: آن­ها مثل قرآن با صوت می­خوانند چيز را

ج: يک صدای خاصی دارند زردشتی­ها صدای خاص زمزمه زمزمة العجم که می­گويند مال، در سر غذا يک جور خاصی دعا می­خواندند که اين زمزمه است که،

س: اين همين صوتهای که الآن هست قراء ما می­خوانند شبيه به همين قراءشان می­خوانند گاهی کليب­هايشان آمدند

ج: بلی غرضم اين است که خوب دقت کنيد مشکل کار من به نظر من اين قسمت هنوز روشن نيست و انصافاً هم خيلی مشکل است نمی­­دانيم اين يهود مدينه اين فرهنگی که داشتی چرا يک نظر خوبی را حالا عده­ای­شان شفاهی حضرت موسی نداشتند چون بنا شد که حضرت موسی تا قبل از اين تاريخ يعنی اين تاريخی که من عرض می­کنم فرض کنيد ششصد تا چهل و پنجا بعد از مبعث پيغمبر و هجرت پيغمبر در حدود چهار صد سال قبل از اين بلکه يک کم بيشتر دويست و هفده ميلادی در سال دويست و هفده ميلادی يک کشيشی است اين­ها به اصطلاح آن بالا مقام بالايشان کشيش اشتباه کردم مال مسيحی­هاست به نام ربّی ربّی فلان اسمش را نوشتند من هم حفظ کرده بودم حالا يادم رفته اين کتابی را شروع کرده بودند بعد از حضرت موسی شروع کرده بودند بعد از حضرت موسی شروع کردند به نوشتن به عنوان سنن شفاهی حضرت موسی اسمش هم مشنا بود به عربی عرب­ها تلفظ مشنا می­کردند ايرانی­ها تلفظ می­کردند ميشنا الآن ايرانی­ها ميشنا می­گويند چاپ هم شده کتاب موجود است الآن و شروح ميشنا لفظ عبری است بعد ببينيد ما دو نکته داريم يک تعريبش تعريبش مسنا است اين تعريبش است چون شين تبديل به سين می­شود مثل نيسابور و بعد ترجمه عربی­اش المثنی مثنات التورات، المثنای تورات بود دومش بود اول آن بود يا مکرر تورات ميشنا خودش همان ريشه المثنای عربی است المثنای عربی در حقيقت از لفظ ميشنا گرفته شده بعد هم که شرح برايش نوشتند شرح هم خيلی مفصل چون در آن وقت ما ديگر يهود بابلی هم داشتيم هم يهود بابلی داشتيم چون يهود بابلی از زمان بخت­النصر شروع شد بعد که اين­ها بيرون کرد عده­ای شان بابل آمدند که همين حله عراق باشد اينها يک مکتب فکری برای خودشان تشکيل دادند در مقابل يهودی­های که در فلسطين بودند شدند دوتا فلسطينی بابلی مثل بلانسبت قم و نجف چيزی شبيه اين بابلی و فلسطينی در خود قرآن هم من چند دفعه خواندم اين آيه اشاره به اين دوتاست ديگر، و اتبعوا ما تتلوا الشيطان علی ملک سليمان، اين فلسطينی است، يک مشت طلسمات و جادوگری و اين جور چيزها داشتند اين را نسبت به حضرت سليمان اين فلسطينی است بعدش و ما انزل علی الملکين ببابل اين يهودی بابلی است يعنی دو جور فرهنگ مدينه متأثر به اين دوتا بود فلسطينی و بابلی تلمود الآن دو جور است تلمود فلسطينی و تلمود بابلی،

س: يعنی هاروت و ماروت بعد از قصه بخت­النصر است

ج: نه خيلی بعدش است

س: شما فرموديد که اين­های که آمدند

ج: نه آمدند بعد ماندند مدرسه تشکيل دادند و يک نکته هست البته الآن من نمی­خواهم مطرح بکنم يک احتمالکی داده شده حالا خود من هم به يک جوری فقط اشاره می­کنم شايد خط غلو ما که يک مقداری در کتابات­شان و آثار علمی­شان هم شبهه شده احتمال دارد به بعض يهودی­های که مثلاً نزديک کوفه بودند ارتباط داشتند بعض مطالب را از آنها گرفته باشند که شايد تحت تأثير يک نوع مثلاً يهودی بابلی مثلاً يک شايد حالا اين نمی­خواستم کاشکی هم نمی­گفتم اين­جا گفته بشود به هر حال اين بايد بررسی بشود، چون اين دعای سمات خيلی تعابير يهودی دارد اين دعای سمات را نائب دوم از محمد ابن سنان از مفضل ابن عمر عن الصادق خب مفضل

21: 17

متهم به خط غلو اند ديگر يک احتمالی هست حالا اين يک شرحی دارد که الآن نمی­توانم نمی­خواهم بگويم بلکه نخواهم گفت نه اين­که نمی­گويم، به هر حال يک نکاتی در اين­جا وجود دارد يک مقداری يعنی ما در ميان علمای مثال مثلاً ابن غضائری که شديد است و نجاشی هم که تقريباً تند است حالا به شدت ايشان نيست رو خط غلو به لحاظ علمی نظر دارند که اين غلو سياسی است نه غلو اين­ها به لحاظ علمی نظر دارند که اين­ها غلو سياسی است نه غلو، اين­ها دين داشتند مسلمان بودند نماز می­خواندند اين حرف­ها ليکن چون يک نوع غلو سياسی داشتند حالا يک بحثی دارد نحو غلوشان جای بحث ما، اين­ها ممکن است که يک مقدار از ميراث­های علمی­شان از اين جهت خدشه داشته باشد اين ميراث علمی­شان از اين جهت، از اين جهتی که، جهات مختلف دارد حالا انشاءالله اگر من توفيقی بود بعد عرض می­کنم يک جهتش هم شايد اين باشد که شايد مثلاً گرفتند به اين­که مثلاً من باب مثال اگر مطلبی را اين­ها گفتند و درست بود ضوابط بود شما می­توانيد نقل بکنيد به ما هم نسبت بدهيد مثلاً اين طوری يک چيز شبيه اين، حالا عرض کردم چون اين را من اصلاً مکشوف صحبت نمی­کنم باز صحبت نمی­کنم اين بايد در جای خودش بررسی بشود علی ای حال اين حالت بابلی و فلسطينی در خود قرآن هم، من تأملی که کردم در آيات مبارکه سوره مبارکه بقره از آيه چهل است تقريباً يا بنی اسرائيل اذکروا نعمتی التی انعمت عليکم، همين جور می­آيد من به ذهن من حدود هفتاد آيه هشتاد آيه اين­*­*ها يکجا در باره شأن يهود مدينه است، و يک مقدار افکار يهود مدينه را نشان می­دهد حالا شايد بعدها درست به ما نرسيده، من هنوز برای من روشن نيست که مثلاً عمر که با يهود مدينه ارتباط داشته روی کتاب ميشنا معلوم می­شود ايشان تأمل داشته اين سنن شفاهی است غير از آنچه که در تورات آمده چون در تورات سفر لاويان است چه است؟ که احکام موسی در آن سفر اول پيدايش، بعد نمی­دانم لاويان است چه است حالا اسمش تو ذهنم نيست که احکام دارد اين سنن شفاهی حضرت موسی است، ميشنا شش­تا کتاب است من دارم خودم دارم به اصطلاح شش جلد است هر جلدش يک کتاب مثلاً يک کتابش اضرار است من اول خيال می­کردم آن بحث لاضرر است بعد ديات ديات را يک کتاب، کتاب اولش به اصطلاح يادم رفته کتاب ششمش طهاروت است طهاروت طهارت طهارت را يک کتاب قرارداده علی ای حال من يک مقداری از ميشنا البته برای من خيلی روشن نبود چون با اصطلاحات يهود بعض جاهايش را چرا می­فهميدم نکات لطيفش را می­فهميدم دنبال اين بوديم که تأثير اين کتاب بر دنيای اسلام اين واضح نشد برای ما که تأثير داشته باشد ميشنا در دنيای اسلام تأثير، آنچه که الآن از عمر نقل شده که بياييم تدوين سنن پيغمبر بکنيم که در حقيقت همين سنن شفاهی پيغمبر است، ايشان آمد گفت که ميشا کميشناء اهل الکتاب يا ميسنا کميسنای اهل الکتاب سه جور اين متن نقل شده ديدم بعضی از آقايون ما هم نوشتند که اصلاً نمی­فهميم عمر چه گفته؟ نه اين هرسه به يک معنی است يکی لفظ عبرش است ميشنا يک تعريبش است ميسنا، يکی ترجمه­اش است مثنات، مثنات کمثنات اهل کتاب هرسه لفظ درست است هم ميشنا هم ميسنا هم مثنات مثنی با ث سه نقط مثنات به اصطلاح، اين هرسه لفظ درست آن وقت اين نکته اساسی آيا به اصطلاح اين منع عمر از تدوين سنن آيا واقعاً اين بوده عوامل ديگر بوده آيا يهود مدينه خوشبين نبودند ظاهرش اين است که يهود مدينه مثل بقيه يهود خوشبين اند اکثريت يهود به کتاب ميشنا اعتقاد دارند، يعنی ميشنا در ميان يهود از صحيح بخاری در ميان دنيای اسلام بيشتر جا دارد صحيح بخاری را خب خود سنی­ها قبول ندارند مثلاً شيعه­ها قبول ندارند نمی­دانم اسماعيلی­ها قبول ندارند زيدی­ها قسمت­شان و هلّم جراً اما ميشنا اين طور را نبوده ميشنا را فقط نوشتند در ميان يهود يک گروهی که شبيه معتزله دنيای اسلام است به نام قرائن، البته من تلفظ اين­ را غالب­شان قرّائن قرّائن­ها اما من يک­جای ضبط کلمه را ديدم با تخفيف است با تشديد نيست هنوز هم معنای کلمه دقيقاً برای من روشن نيست اين فرقه­ای از يهود اند که ميشنا را قبول نداشتند، شبيه حسبنا کتاب الله به همان تورات فقط عمل می­کردند حالا واقعاً عمر يک مشکلی با ميشنا دارد،

س: اين ميشنا را می­گفتند يعنی بعضی اين جور گفتند که آن به اصطلاح محرّف تورات بوده در بين خود يهودی­ها

ج: نه خير نه، سنن شفاهی است

س: تورات را اصيل می­دانستند ميشنا را می­گفتند بعداً

ج: خب اين شايد مثلاً قرائن­ها، قرائن گفتند فرقه قرائن، يعنی به عبارت اخری و الا نوشتند سنن شفاهی اين کتاب در سال دويست و، به نظرم ربّی يوسيليهان يا يوسيکاهان همچو اسمی اسمی دارد ربّی يعنی عالم دينی بزرگ­شان به قول ما آيت­الله العظمی­شان ايشان در سال دويست و هفده اين کتاب را تکميل کرد يعنی حدود چهار صد سال قبل از اسلام اين کتاب، يعنی اين کتاب بود ديگر دست يهود بود يک چيزی نبود که محل کلام باشد سال دويست و هفده اين کتاب تکميل شده اين را نوشتند در خود کتاب حالا اين مطلب که چرا عمر در مقابل تدوين سنت اين راه گرفت هنوز برای خود من روشن نيست و چه نکته­ای در ميشنا پيش يهود اهل مدينه از يکی دو نفر هم که در يهوديت کار کردند سؤال کردم آنها هم توضيح واضحی ندادند

س: يعنی اين­که عرض کردم نمی­شود چون معروف

ج: عرض کردم عده­ای شان چرا قبول ندارند

س: که می­گويند اين محرف است و لذا عمر هم ترسيد حالا به تعبيری که اين ميشنا در واقع اين سنت ما هم باعث بشود که آن

ج: کتاب الله را کنار، نه نه اين­که تحريف است اين در مقابلی يعنی کتاب الله را يعنی بايد سنن شفاهی را اضافه بر آن­چه خدا گفته خب الآن اگر بخواهيم بگوييم همين صحيح بخاری شبيه ميشناست ديگر همين سنن پيغمبر است ديگر چه فرق می­کند دقت کرديد اين که چرا عمر واقعاً روی ميشنا چون اگر نمی­گفت ميشنا باز يک مطلبی بود اين­که چرا اين مطلب ظاهرش اين است که در همان زمان پيغمبر اين فکر بوده يعنی نگوييد که بعدها برايش اين فکر پيدا شده که احتمال بسيار قوی دارد يکی از عواملی که در تدوين، يعنی ظاهرش اين طور است نه يک احتمال قوی اصلاً تصريح دارد آخر عمر يک مجمع مشورتی داشت حدود سی نفر بودند پانزده­تا از صحابه، يعنی پانزده­تا از مهاجرين مثل اميرالمؤمنين و طلحه و زبير و اين­ها، پانزده­تا هم از انصار سعد ابن آن چيز، سعد ابن عباده که نه، آن يکی ديگر اين­های که بودند سعد ابن قيس است و عده­ای از بزرگان انصار جزو اين پانزده­ نفر اند که در حقيقت دارد که باز مدتی مشورت کرد آخرالامر تصميم گرفت که سنن پيغمبر تدوين نشود و در منبر اعلام کرد که گفتند برای تدوين سنن و لکنه ميشنا کميشناء اهل الکتاب هنوز هم برای من روشن نيست اين در ذهنيت اين شخص راجع به ميشنا چه بوده؟ آيا واقعاً در مدينه يهودیانی بودند که به ميشنا عقيده نداشتند همان فرقه قرائن مثلاً، که در مدينه بودند می­گويم هنوز برای من روشن نيست اين اصل اين مطلب که اين­ها چه راهی را چون در خود قرآن راجع به اين مطلب دارد در همين سوره بقره آيه صد و يک است فکر می­کنم و نبذوا کتاب الله وراء ظهورهم و اين حالت يهود است کتاب الله را پشت انداختند کتاب الله در اين­جا مراد تورات است يعنیاين يهودی مدينه کتاب الله را کنار گذاشتند واتبعوا اين واتبعوا صيغه ماضی است اِتبعوا نخوانيد واتبعوا کتاب الله را رها، اين آيه صد و دوی سوره بقره است واتبعوا ما تتلوا الشياطين، ليکن کتاب الله را قبول نکردند تورات مقابلش اين­ها را قبول کردند تلاوت­ها و اين اجی و مجی­های که از شياطين در زمان سليمان و ماتتلوا الشياطين علی ملک سليمان، يعنی اين­ها می­گفتند که حضرت سليمان که پادشاه يهود است با اين تلاوتها و با اين چيزهای که می­خواندند اين توانست اين کار بزرگ را انجام بدهد تمام جن و انس و اين­ها همه در اختيار ايشان باشند و آن حالتی که هست، اين واتبعوا ما تتلوا الشياطين يک، دو و ما انزل علی الملکين ببابل، اين­جا ظاهرش اين است که اگر خداوند متعال به آن­ها اعتراضی دارد که اينها تورات را کنار زدند به جايش اين دوتا را گذاشتند يکی تلاوات شياطين و يکی هم آنچه که در ادعا کردند دوتا ملک در بابل نازل شدند و اين کارها را سحر و جادو را ياد دادند و مسائل سحر، اما اين­که ميشنا عمل کردند توش نداريم تو قرآن نداريم لا اقل اين مطلب به نظر ما يکی از عواملی بود که در حديث در دنيای اسلام متأسفانه تأثير گذاشت هنوز هم نمی­دانم آيا، آنچه که ما راجع به مجموعه زندگی عمر و سنن پيغمبر داريم يکش يعنی سه نکته را حس می­کنيم که شايد تأثير گذاشته، البته اين بحث­ها يک مقدارش کلامی است يک مقدارش هم شايد اصول فقه باشد ليکن من خيلی اشاره وار عرض می­کنم، خودشان دارند اهل سنت که در مواردی از عمر سؤال می­کردند بلد نبود حالا غير از اينهای پيش اميرالمؤمنين به عنوان، حتی در کتاب الرساله شافعی دارد که يک نفر پيش عمر يک مسأله­ای پرسيد جوابی داد بعد يک عربی آن­جا بود گفت من يک وقتی آمدم مدينه اين مطلب را از پيغمبر پرسيدم اين جور گفت، عمر گفت همانی که از پيغمبر نقل کرديد به آن عمل کنيد نه آنی که من گفتم، يعنی خيلی تعجب آور است شخصی دائماً با رسول­الله باشد مطلب را نشنيده بوده، يک عرب بدوی که تصادفاً آمده بوده تو مدينه آن مطلب را شنيده و اين کاملاً واضح که عدم اطلاع ايشان.

دو احتمال بسيار بسيار قوی اين باشد که می­خواسته بگويد آنچه که به عنوان سنن پيغمبر هست قبول داريم ليکن اين­ها نه به عنوان پيغمبری بلکه به عنوان مثلاً ولی امر مثلاً حاکم خليفه هم من حق سنن دارم يعنی خودش را مثل رسول­الله در فرض کنيد مثلاً در آيه مبارکه­ای هست که اسکنوهن من حيث سکنتم، اين راجع به طلاق به اصطلاح عدی است طلاق عادی طلاق رجعی، خب ايشان گفته در طلاق بائن هم همين طور است فرق نمی­کند يعنی من يک توضيحی چند شب پيش عرض کردم يک حالتی بين مسلمان­ها اين شد که يک چيزی بين مسلمان­ها به عنوان اصل است بعد بهش الحاق شده مثلاً رباء در قرآن بود بعد رسول­الله رباء را قرار دادند برای ربای نقد آن ربای که در قرآن هست ربای فضل است يا نسيئه شما يک چيزی را بگيريد بعد از دو ماه زيادتر بدهيد اما اين­که الآن ده کيلو برنج را بفروشيم به پانزده­ کيلو برنج يکش برنج خوب است يکش برنج، اين ربای نقد است اين ربای نقدس است اين را پيغمبر انجام دادند،

س: ربای معاملی

ج: که اصطلاحاً ربای معاملی می­گويند ربای نقد می­گويند و پيغمبر اين را در خصوص مکيل و موزون قرار دادند در غير مکيل و موزون مثلاً تا مدتی تخم مرغ اين طور بود چون معدود بود تخم مرغ پانزده­تا تخم مرغ داشت شانزده­تا می­گرفت هفده­تا می­گرفت تخم مرغ جزو معدودها بود جزو مکيل و موزون نبود علی ای حال اين، ظاهرش اين است که آن­هم می­خواست اين احساس را بکند که من حق جعل دارم من هم حق جعل سنن دارم فرض کنيد پيغمبر در آيه مبارکه آمد در باب خمس که فاعلموا انما غنمتم در باب غنائم که خمس هست بعد پيغمبر اکرم اين خمس را در رکاز هم قرار دادند غير از غنائم، قضی رسول الله فی الرکاز بالخمس خيلی هم متون دارند متون مختلف و اسانيد مختلف و مصادر مختلف که قال رسول­الله فی الرکاز الخمس، قضی رسول­الله فی الرکاز بالخمس الی آخره متون بسيار اين قضی يعنی سنت پيغمبر يعنی آنی که فريضه بود خمس در غنائم بود پيغمبر آمدند گفتند رکاز هم حکم غنائم دارد آن­هم توش خمس است آن وقت رکاز چون همين کلمه مرکز که ما به فاسی می­گوييم

س:

20: 30

ج: نه ثابت پولی که ثابت بماند مالی که ثابت بماند تکان نخورد اين را اصطلاحاً رکاز می­گفتند فقط اختلافی که بود مثلاً اهل مدينه می­گفت رکاز يعنی گنج مثلاً اهل کوفه می­گفتند رکاز يعنی معدن، هردوش در روايات ما هم هردو قرار داده شده هم گنج هم معدن حالا اين­که من گفتم اهل کوفه و مدينه ممکن است بر عکس نقل کرده باشم اجمالاً بين مدينه و کوفه اختلاف بود که رکاز چه است يکی می­گفت گنج است، يعنی مالی است که تکان نمی­خورد يکی می­گفت نه معدن است آن­هم مالی است در دل زمين تکان نمی­خورد خب اين را سنّ رسول­الله عمر آمد فرض کنيم تو مال التجاره هم قرار داد البته زکات قرار داد، دو و نيم در صد عمر آمد در تجارت خارجی هم قرار داد ده درصد، تجارت خارجی هم يعنی از جزيرة العرب وارد عراق می­شدند آن­جا گمرک بود اصطلاح امروزی­ها مرز بود و به اصطلاح قديمی­ها حبل بود يک طنابی را گذاشته بودند هر نفر می­آمد جلو طناب نگهش می­گذاشتند اموالت چقدر است عشر را ازش می­گرفتند ده درصد را از او می­گرفتند اين اصطلاحاً عشر در تجارت خارجی شد، يا از عراق به ايران می­آمد يا از عراق می­رفت به شمال عراق که اصطلاحاً در آن وقت جزيره می­گفتند يا از شمال عراق می­رفت به طرف شامات که شام می­گفتند اگر منطقه به منطقه عوض می­کرد اين­ها را عمر قرار داد، همان مالی مال التجاره احتمالاً اما مال عشر را نوشتند منسوب به عمر است يعنی عمر می­خواست بگويد همچنانکه رسول­الله حق داشت زکات را مثلاً خمس را قرار بدهد من هم بايد اين حق برای من محفوظ بود من هم چنين حقی را دارم و يکی، اين دوتا صورت.

سومش اين است که من گاه گاهی می­توانم سنن پيغمبر را عوض کنم مثلی که متعتان کانت علی عهد رسول­الله و انا احرمهما آنی که الآن ما در سيره اين شخص می­بينيم احتمالی که ما می­دهيم که ايشان جلو تدوين سنن را گرفتند تا دستش باز باشد البته اين احتمال است

31: 32

هم در تأييد احتمال اول که عدم آشنايي فکر می­کرد اگر بناست سنن پيغمبر دقيقاً نوشته بشود باز بايد به اهل بيت و اميرالمؤمنين مراجعه کرد اين قصه را هم نمی­خواست کم بياورد که به اميرالمؤمنين مراجعه کند چون اگر بنا بوده که کسی سنن را کامل بلد باشد اميرالمؤمنين به عنوان وصی رسول­الله ايشان بوده حالا به هر حال من اين بحث را يک مقدارش کلامی است يک مقدارش هم اصول فقه است نمی­خواهم وارد بحث بشوم اما اين قدر متيقن است که اين شخص نظرش اين بود که سنن مدون نشود حالا ميشنا کميشنا اهل الکتاب گفته يا اين نکاتی که به ذهن ما آمده عمل خارجی­اش و اين مطلبی را که زياد نقل شده که عمر منع از کتابت حديث نه بحث از کتابت حديث نيست ببينيد چندتا مطلب است يکی تدوين سنن، کاری به حديث ندارد مثلاً سنن وضوء مثلاً آيه مبارکه آمده فاغسلوا وجوهکم و ايديکم ندارد دست راست مقدم بر دست چب اين در حقيقت از چه راه بود؟ سنت پيغمبر بود اين­که از بالا باشد يا از پايين باشد سنت پيغمبر بود، اين­که اول دست راست باشد بعد دست چب، اين­که مثلاً اول، اين­ها يا اول صورت باشد بعد دست­ها باشد خب عده­ای از اهل سنت می­گفتند فاغسلوا وجوهکم و ايديکم فرق نمی­کند اول دست را بشوييد بعد صورت را بشوييد، آنچه که مطرح شد در بين دنيای اسلام اولاً خود حقيقت سنت که آن سنت چه است؟ که آن خودش يک بحث سنگينی دارد که الآن نمی­خواهم وارد بشوم، آنچه که مطرح شد اين بود که مثلاً نماز سنن دارد حج سنن دارد و عرض کنم وضوء سنن دارد روزه سنن دارد و اين سنن را بايد از رسول­الله گرفت آن ظاهرش اين است که اين سنن را اگر بخواهيم از رسول­الله بگيريم و مدون بکنيم مثل ميشنای اهل کتاب می­شود ليکن می­گويم هنوز برای ما روشن نيست فرض کنيم اولاً اين شريعت مقدسه به خاطر قرآن اين طور نيست که حالا در تورات مثلاً محل کلام باشد تحريف شده يا نه؟ قرآن وضعش واضح است و راه­های جلوگيری از انحراف را هم خود پيغمبر فرمودند تارک فيکم الثقلين کتاب الله و عترتی اين ديگر جای بحثی ندارد حالا فض کنيم ميشنا بنويسند سنن شفاهی پيغمبر نوشته بشود لذا آن­چه که به ذهن ما می­آيد آنی که عمر منع کرد منع تدوين سنت است نه منع تدوين حديث چون حديث اعم است حالا می­خواهد در سنت باشد يا مثلاً پيغمبر آمد خانه فلانی احوالش را پرسيد نهار خوردند اين طوری احاديثی که موضوعات مختلف هست در باب اخلاقيات موضوعات در مثلاً قبر و قيامت و برزخ و اين احاديث، مقاماتی که در قيامت هست، اين احاديثی که بود اعم بود حديث عنوان حديث اعم بود از عنوان سنت نظر اميرالمؤمنين اين بود که الآن ما صحابه هستيم بياييم سنن پيغمبر را مدون بکنيم در روزه در نماز در حج، اين سنن مدون بشود تا بعد بين مسلمان­ها اختلاف نشود عرض کرديم اين طور که نوشتند عمر حالا يک ماه کمتر بيشتر يک­جايي شايد من ديدم يک­ماه شايد هم در اين قصه­ای مال ارض عراق هم نوشتند يک­ماه يک­ماه مشورت کرد، مثلاً در ارض عراق عده­ای مثل طلحه می­گفتند که زمين عراق را بين نيروهای رزمنده تقسيم بکنيم مثل غنيمت، اميرالمؤمنين می­فرمودند نه اين را بگذاريم جزو زمين­های درآمدزا يا اراضی خراجيه به اصطلاح عربی زمين­های درآمدزا، دست افراد بدهيم کار بکنند درآمدش را بگيريم به همه مسلمان­ها داده بشود يعنی در حقيقت آن نکته­ای اصلی که منشأ شد بيت­المال يک بيت­المال سنگينی بشود همين اراضی خراجی بود که اموال خيلی فراوانی را نصيب اين­ها کرد، خيلی فراوان حالا نمی­خواهم وارد اين قسمتش بشوم ببينيد اين­جا هم نسبت داده شده که عمر اين کار را کرد يعنی اين را به جزو سنن عمر آوردند که عمر حکم کرد، که بعدها به اين صورت آمد که در جنگ­ها چيزهای که غير منقول است اين­ها تقسيم نشود حالا يا زمين يا مطلقاً غير منقول تقسيم نشود بين رزمنده­ها منقول­ها تقسيم بشود آن غير منقول حالا می­گويم راجع به بحث فقهی­اش نمی­خواهم آن اجمالی،

س: توی محلی يک روايت دارد که عمر انگار يک زمانی اقلاً با اين کتاب اصلاً آشنا نبوده

ج: با کتاب ميشنا

س: بلی چون اين جوری دارد که ان يهودية جائت الی عمر ابن خطاب فقالت ان فی حلج، فزعمت اليهود انه لا حق لی فی ميراثه فدعاهم عمر فقال لاتؤتون هذه حقها، فقالوا لا اجد لها حقاً فی کتابنا، فقال فی التورات قالوا بلی فی الميتنا، فی المثنا يا

ج: عرض کردم سه جور تلفظ شده ميشنا، ميسنا، مثنات هرسه هم درست است بعضی­ها نوشتند اصلاً نمی­فهميم يعنی چه؟ اين تلفظ صحيحش دقت کرديد چون آن نکته­اش اين است که لفظ عبری را گفته ميشنا عربی گفته ميسنا ترجمه کرده مثنات پس هرسه درست است حالا نمی­دانيم کدام يکی گفته اما هرسه درست است بلی،

س: قال و ما الميسنا قالوا کتاب کبته اقوام علماء حکماء

48: 38

و قال اذهبوا فاتوها حقاً

ج: اين فصبحوا حالا خب شد خواندی ايشان، من تو ذهنم رسيده بود که نکند عمر به کتاب ميسنا چيز داشته حساسيت داشته، در جوری ديگر هم نقل کردند که ان اقواماً ترکوا کتاب الله و رفتند دنبال کتابهای غير کتاب الله اين­ها کتاب حالا يا نکته­اش اين بوده مثل اين­جا که شما با عمل به ميسنا تورات را کنار زديد در قرآن دارد با ترک تورات به طلسمات سليمان و ملکين ببابل در قرآن اين جور آمده اين­که می­گويد فصبحوا معلوم می­شود که، من البته اين را احساس کرده بودم مثل حالا، تا حالا نديده بودم اين روايت را نديده بودم اين معلوم می­شود که عمر نسبت به اين کتاب حساسيت داشته حالا يا به خاطر همين­که مثلاً اين­ها با عمل به ميسنا مثلاً تورات را ول کردند در تورات در چنين چيزی، مثلاً نکته­اش اين باشد نکته ديگری باشد اين حساسيت منشأ شد که ايشان دست از تدوين سنن بردارد.

بحث کتابت حديث اين هم مطرح شده احتمالاً عمر هم مطرح کرده باشد اين احتمال، ليکن اين ربطی به عمر ندارد اين يک حديثی است از ابوسعيد خدری تو بخاری هم هست می­خواهيد بياوريد عن ابی سعيدالخدری عن رسول­الله قال من کتب عنّی غير القرآن شيئاً فليمحوا اصلاً کسی که غير از قرآن از من نوشته پاکش بکند اين مؤيد اين است که حديث است ديگر نه فقط سنت،

س: من کتب عنّی غير القرآن شيئاً و دارند باز وقتی که اولين کتابت رسمی که اهل سنت نقل می­کنند اين جناب مستطاب به اصطلاح مستطابش را هم چه عرض کنم عبدالله پسر عمر عاص معروف اين می­گويد من در به اصطلاح شروع کردم نوشتن به اصطلاح حالا تعبيرش را نمی­دانم سنن است يا حديث رسول­الله و اولين نوشتارش خوبش اين است که معين کرده در فتح مکه در ماه رمضان که فتح مکه شد نوشت پيغمبر وقتی که آن اسيد ابن عتاب را والی مدينه قرار داد، والی مکه معذرت می­خواهم والی مکه، قال لهم نهاه عن، چهارتا چيز را پيغمبر نهی کردند يکش اين­ است که عن بيع و شرط يکش عن ربح مالم يضمن که اين­ها هم خودش چهارتا کلمه است توی متون ما هم آمده اين اولين حديث کتاب عبدالله ابن عمر عاص است و در آن وقت حدوداً ايشان پانزده ساله بوده ماه رمضان سال هشتم هجری ايشان شروع کرده به نوشتن، حالا اگر فرض کنيم تا وقت وفاتش در وقت رحلت رسول­الله پيغمبر اکرم در سال زيادهم در سفر سال يازدهم، يعنی در حقيقت سال هشتم تا نهم نهم تا دهم، اين دو سال شد اما سه سال نرسيد دو سال و پنج شش ماه ايشان نوشته و اسمش را هم نوشت الصحيفه الصادقة الصادقه مال ايشان است، الآن هم چند جور من ديد عرب­ها اين را، سنی­ها تحقيق کردند چاپ کردند اين صحيفه صادقه عرض کرديم توسط به اصطلاح پسر نوه او به اصطلاح در مدينه منتشر شد اين جزو اولين کتبی است که فرزندان، نوادگان صحابه چون انشاءالله اين را يک بابی قرار می­دهيم برايش اولين نوشتارهای که ما داريم نوشتارهای است که نوه­های صحابه به جدشان نسبت دادند، يکش هم اين است اين عبدالله عمر ابن عبدالله، عمر ابن عمر عاص، معذرت می­خواهم عمر ابن، نه عمر ابن به اصطلاح، عبدالله پسر عمر عاص سه­تا عبدالله معروف دارند عبدالله پسر عمر عاص و عبدالله پسر عباس و عبدالله پسر عمر اين سه نفر در عبادله، عبادله زياد اند اين سه نفر خيلی مشهور اند و اين به اصطلاح عبدالله پسر عمر عاص اين اصولاً تو همين فقه و اصول و حديث و خيلی هم دارد اموال فراوان و سرمايه دار و توی همين طائف به اصطلاح باغستان­های خيلی، تاکستان­های بزرگ انگور داشته به اصطلاح نقل کردند علی ای حال ايشان اين کتاب را نوشته آن وقت اولين باری که اين کتاب پخش شد زمان امام صادق است تقريباً يا شايد هم امام باقر،

س: متن عبارت ابی سعيد بخوانم

ج: بخوان،

س: در مسند احمد چهار بار اين آمده از ابی­سعيد

ج: به نظرم تو بخاری هم دارد

س: مسلم دارد

ج: مسلم دارد،

س: بلی من تو ذهنم بود که الصحيحين احدهما دارد بلی

س: تو مسند دوتا متن است، چهارتا با روايت شده متنش با او متفاوت است، عن ابی سعيد قال قال رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم لاتخذوا عنی شيئاً سوی القرآن من کتب شيئاً سوی القرآن فلينفوا

ج: من کتب عنی يادم است تو ذهنم است

س: بعدش همين است، قال رسول­الله

ج: می­گويم من از بس رو متن فکر کردم سعی می­کنم عين متن را حفظ بکنم من کتب عنّی غير القرآن چون بگو من کتب شيئاً غيره،

س: بعد اين جوری است لا تکتبوا عنّی شيئاً فمن کتب عنی شيئاً اين­جا سوی القرآن ندارد فليحوا

ج: من اين طور تو ذهنم است من کتب عنی شيئاً غير القرآن فليمحوا،

س: اين متن سوم است لاتکتبوا غنی شيئاً الا القرآن فمن کتب عنی شيئاً غير القرآن فليحوا

ج: من همين را حفظ کردم پيدا شد هردو، من هميشه همين را حفظ کرده بودم به نظرم صحيح هم باشد ننوشته زيرش،

س: اين چاپی که

ج: بلی به نظرم صحيح هم است يعنی حديث صحيح

س: آن وقت تو مسلم ذيل دارد که آن ذيله مشکل سازش است قال صلی­الله عليه و آله و سلم لاتکتبوا عنی و من کتب عنی غير القرآن فليمحوا و حدثوا عنی و لا حرج و من کذب عليّ

ج: فليتبوأ معقده

س: قال فلان احصفه قال متعمداً قال فليتبوأ معقده

ج: اين کلمه متعمده بلی آقا

س:

54: 43

چه جور معنی می­کنند يعنی فقط شفاهی باشد کتابت نشود

ج: حالا اين عده­ای فهميدند اين طور و لذا در همن عمر عاص هم دارد عبدالله عبدالله که عرض کردم کتابی که نوشت به اسم صحيفه صادقه حالا من دقيقاً وفات خود، چون عبدالله در جنگ صفين هم حاضر شد در جنگ صفين حاضر شد در لشکر معاويه با پدرش به اصطلاح عمر عاص آن­جا حاضر شد ليکن کنار ايستاد با اسبش شمشير هم نکشيد گفتند آخر تو چرا تو جنگ آمدی؟ گفت که پدرم گفته بيايد و پيغمبر فرمود الزم اباک، اطلاق اصولی­ها به قول ما، حالا لا طاعة لمخلوق فی معصيه خالق تو ذهنش نبود، پدرم گفت الزم اباک، پدرم گفت بيا تو جنگ آمدم، خب حالا چرا کنار ايستادی شمشير، گفت من روی علی ابن ابی طالب شمشير نمی­کشم من توانم همچو کاری بکنم اما چون پدرم گفت می­آيم اما در جنگ هم شرکت نمی­کنم لذا يک گوشه­ای ايستاده بد فقط نگاه می­کرد به خاطر اطلاق کلام رسول­الله علی ای حال تا صفين من زنده است، حالا تا بعد چند سال ديگر بعد زنده بوده الآن توی ذهنم دقيقاً عمر عبدالله پسر عمر عاص نيست،

س: توی روايت

8: 45

قبل از اين توی مستدرک اين روايت را که خوانديم آورده بعد می­گويد که روايت اجازه کتابت حديث را عبدالله نقل کرده

ج: عبدالله پسر عمر عاص

س: بلی تقدم، آن­هم که منظورش اين است قال رسول­الله صلی الله عليه و آله وسلم قيدوا العلم قلت و ما تقييده قال کتابته،

ج: اين را هم دارند باز از عبدالله اين عبدالله مطلق شايد عبدالله ابن عباس هم شايد باشد

س: نه اين عمر است

ج: عمر است چون دارد که عبدالله ابن عمر باز به رسول­الله می­گويد که قريش به من می­گويند لاتکتب عن رسول­الله

س: همين می­خواستم حديث را

ج: فانه بشر به اصطلاح حالت غضب و اين­ها دارد فقال رسول الله اکتب فوالذی نفسی بيده حالا امروز من درست کردم فو الذی نفسی بيده لايخرج من ههنا و اشاره فمه الا الحق درست است من حالت غضب دارم ناراحتی دارم فلان ليکن لايخف والذی نفسی بيده همين متن است تقريباً

س: آن­جا اين است اکتب کل شئ

13: 46

عن رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم و اريد حفظه فنهتنی قريش و قالوا تکتبوا کل شئ تسمع من رسول­الله صلی الله و آله و رسول­الله صلی الله و آله بشر يتکلم فی الرضا و الغضب قال فامسک فذکرت ذلک رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم فقال اکتب و الذی نفسی بيده ما خرج منه الا الحق و اشاره بيده الی فيه،

ج: منه من ههنا به ذهنم و اشار الی فيه اين البته ما خرج گفته به صيغه ماضی من تو ذهنم به صيغه مضارع بود لايخرج من ههنا الا الحق و اشاره الی فيه علی ای حال اين به اصطلاح اهل سنت هم بحث­های مفصلی اين­جا کردند بين حديث ابوسعيد خدری شايد مثلاً عده­ای شان هم نوشتند و شايد من الآن تو ذهنم نيست که مثلاً از علمای شيعه يا در روايات شيعه راجع به اين حديث صحبتی شده باشد شايد اين معنای را که عده­ای از اهل سنت نوشتند اين معنی اقرب الی الحق باشد و خلاصه­اش اين است که وقتی شروع کردند قرآن را بنويسند بعضی­هاشان يک چيز زيادی در قرآن می­ گذاشتند شبه تفسير مانند شبه آن پيغمبر فرمود آن­های که زائد بر قرآن است محوش بکنيد آنچه که قرآن است، معلوم شد

س: در کتابت قرآن غير قرآن را ننويسيد

ج: ها! مراد اين بوده الآن اين صنعای يمن که هست که يک کتابی است که مصحف صنعاء آن نسخه­ای که می­گويند مال سال بيست است زمان عمر کتابت شده اين نسخه ادعاشان اين است من نگاه کردم چه؟ مثلاً ديدم نوشته فی هذه الحياة الدنيا رو کلمه هذه يک اشاره گذاشته در خود قرآن فی الحيات الدنياست من احتمال دادم اين از همان مصاحيف اوليه است يک زيادی به عنوان توضيح نوشته­اند اين را هم من ديدم در همين مصحف بعد پيغمبر دستور داد اين­ها را حذف بکنيد من کتب عنّی غيرالقرآن شيئاً يعنی آنچه که به عنوان قرآن است آن را نگهداريد زوايدش را ولو بلی آقا اين

س: حاشيه قرآن

س: اين مسأله يک نقد ديگر هم دارد که می­گويد که عن عمر ابن شعيب عن الشعيب حدثه انه قال يا رسول­الله

ج: شعيب مراد در اين­جا نوه عبدالله عمر عاص است شعيب اين پدر عمر است اين عمر ابن شعيب ابن محمد ابن عبدالله ابن عمر عاص است اسم دقيقش اين است، به اصطلاح عمر ابن اسمش هم

س: نوه نوه،

ج: نه پسر نوه، عمر پسر شعيب پس محمد پسر اين عبدالله است نوه نوه خود عمر عاص اين به اسم جد اعلايش است، اين عمر ابن شعيب اين هم از آن نواصب است اين هم چيز عجيبی است اين خود اين از جد اعلايش هم آن ورتر يک قصه­ای دارد که وقتی عمر ابن عبدالعزيز با آن بازی با آن کاری که انجام داد که سبّ علی ابن ابی طالب را برداريد اين بلند شد نوشتند که قام اليه رجل اين است همين عمر است قال السنه السنه يا اميرالمؤمنين سنت اين است که سب اميرالمؤمنين چرا می­خواهی سنت را برداری آنی که نوشته شده اين است عمر پسر شعيب پسر محمد پسر عبدالله پسر عمر عاص معروف دقت فرموديد اين به اصطلاح ديگر نصبش فکر نمی­کنم احتياج به بحث داشته باشد و اين کتاب جدش را جد پدرش را، آن وقت بعدها در اسانيد اهل سنت اين طور آمد عمر ابن شعيب عن ابيه عن جده، قال رسول­الله اين دقت کنيد آن وقت لذا آمدند گفتند که اين سند يک بحث مفصلی سنی­ها روی اين سند دارند آخرش به اين نتيجه رسيدند که عمر پسر شعيب از پدرش شعيب اين­جا هم شعيب می­گويد ان الشعيب حدثنی از پدرش شعيب شعيب از جدش عبدالله نقل می­کند نه از پدر خودش محمد عمر ابن شعيب عن ابيه يعنی شعيب عن جده ضمير جده به ابيه بر می­گرده علی خلاف القاعده نه به خود عمر ابن شعيب يعنی عمر از شعيب نقل می­کند شعيب از جدش عبدالله عمر عاص و لذا می­گويد قال رسول­الله چون اين عبدالله عمر عاص است ديگر قال رسول­الله در ميان اهل سنت اين شده سند صحيفه صادقه، اين اصلاً سند خودش بحث است عمر ابن شعيب و لذا بخاری دقت کنيد از عمر ابن شعيب حديث دارد چون مثل خودش است تقريباً از عمر ابن شعيب حديث دارد ليکن از اين حديث ندارد عمر ابن شعيب عن ابيه عن جده ندارد اصلاً از صحيفه صادقه هيچی نقل نمی­کند،

س: سرش چه است؟

ج: می­گويند گفته به اين­که نفهميديم اين صحيفه را به نحو سماع بوده يا به نحو وجاده گرفته اصل تحمل حديثش روشن نيست،

س: خودش اين­جا گفته،

ج: بلی بخوانيد

س: حاکم می­گويد فقط اين توی متنش يک تفاوت معناداری چندبار ديگر آمده نقل کرده با الفاظ شبيه فقط اين­جا غضب و رضا را خودش پرسيده می­گويد يا رسول­الله اکتب ما اسمع منک، قال نعم، قلت عند الغضب و عند الرضا قال نعم، انه لاينبغی لی ان اقول الا حقاً

س: اين نقل که بود

ج: حاکم،

س: حاکم

س: آن وقت اين­که فليعلم طالب

ج: طالب

53: 51

س: ان احداً لم يتکلم قط فی عمر ابن شعيب و انما تکلم مسلم فی سماع الشعيب

ج: بخاری هم همين طور،

س: من عبدالله ابن عمر فاذا بلی حالا ايشان اين را توضيح که داده اين­جا هستيم

ج: چون اگر آن ظاهرش باشد آخر می­گويند اين محمد که جد اين عمر است اين عمر اخير اين جوان بوده مرده و شعيب جدش را که عبدالله پسر عمر عاص باشد درک نکرده لذا يک­جا حديث اين طور است عمر ابن شعيب عن ابيه عن ابيه که محمد باشد عن جده گفته اين يکی صحيح است اين يکی، يک بحث­های عرض کردم طولانی دارند که الآن من نمی­خواهم وارد آن بحث بشوم اين اسمش کتاب صحيفه صادقه است و عرض کرديم کراراً مراراً مهم­ترين نوشتاری که الآن اهل سنت از زمان پيغمبر دارند اين است البته بخاری و مسلم نقل نکردند ابن حزم هم نقل نمی­کند می­گويد صحيفه السوء اين صحيفه عبدالله ابن عمر صحيفه سوء است فقط آن اولش که وصيت يعنی دستوری است که پيغمبر به اسيد ابن عطاء والی گفته اين يکش صحيح است فقط همين يک تکه، که چهارتا دارد من جمله و عن بيع و شرط با اين­که بين ما هم بيع و شرط درست است و از عجايب امر اين است که جمله از روايات اين شخص الآن در روايات از امام صادق موجود است از همين صحيفه صادقه،

س:

17: 53

ج: بلی که حالا آن آقا قبول نداشتند صحيفة سوء و اين اولی هم موجود است، ليکن ترتيبش و آن چون اين­ها را من ديگر در بحث­های حديثی مناسبت بيع و اين­ها مفصل متعرض شديم نمی­خواهيم ديگر وارد جزئيات بشويم،

س: البته عنوانش را هم اين سنی­ها چاپ کردند به همين عنوان

ج: بلی صحيفه صادقه الصحيفة الصادقه نگاه بکنيد من به آقای معراجی هم عرض کردم که اگر بشود برای ما گفت نمی­دانم چاپ شده بعد نگاه کردم ديدم توی اصلاً دستگاه­ها موجود است يعنی تو اين، اصلاً موجود است و يکش اصلاً چندتا يعنی خيلی مفصل ديدم قشنگ استخراج آن وقت در مسند احمد هست الی ماشاءالله عمر ابن شعيب عن ابيه عن جده اين صحيفه صادقه است ديگر متنش روشن شد تو نسائی هست تو ترمزی هست، اين­ها قبول کردند اما بخاری و مسلم قبول نکرده و به اصطلاح ابن حزم در محلی قبول نکرده الا حديث اولش را خود حاکم قبول کرده خود حاکم چون وقتی آن چهارتا را می­آورد خود حاکم آورده و نهی عن ربح مالم يضمن يا بيع ربح مالم يضمن را اگر بياوريد عبارت را، بعد می­گويد و هذا حديث صحيح بالاجماع، من ديدم بعضی از آقايون ما اسم نمی­خواهم ببرم نوشتند معلوم می­شود که اين حديث بين اهل سنت بالاجماع صحيح است نه خير نه، بالاجماعی که ايشان می­گويد نه، خود بخاری نقل نکرده مسلم هم نقل نکرده چه اجماعی است اين يک اصطلاح خود حاکم است که می­خواهد بگويد اين حديثی است خيلی قوی است راست است زياد از اهل سنت نقل کردند حتی ابن حزم که اين صحيفه را قبول ندارد اين يکی را قبول کرده اين يک تکه را اين چهارتا را قبول کرده دقت فرموديد،

س: چرا می­گويد بالاجماع

ج: يعنی مشهور بين علماء تلقی معروف اين است که اين يک تکه را قبول کردند اما بازهم بخاری و مسلم هم آن يک تکه را هم نياوردند،

س: بالاجماع نمی­گويد، هذا حديث علی شرط جملة من ائمة المسلمين

ج: پس من ديدم آن آقا نوشته بالاجماع من خيال می­کردم بالاجماع،

س: اين فرمايشات که راجع به

ج: اين شرط جملة من ائمة المسلمين روشن شد، مثل فرض کنيم ترمزی مثل نسائی مثل خود احمد ابن حنبل حتی خود به اصطلاح محلی البته ايشان ناظر به محلی،

س: به نظر من صحيح است

ج: به نظر من صحيح است، و درست هم هست مطلبش اما نه اين­که يعنی فرض کنيم بخاری قبول نکرده، به اصطلاح مسلم هم قبول نکرده اين­ها پری شب يک شبی بود که عرض کردم يک عده از احاديث را ايشان صحيح می­داند ولو در شيخين نيامده يا شيخين قبول نداشتند اين راه حاکم اين راهی است که ايشان رفته، و عرض کرديم اين­ها مشکل دارد مستدرک حساب نمی­شود اين­ها که تو خودت قبول داری و آن­ها قبول نکردند مستدرک صحيحين حساب نمی­شود حالا به هر حال،

س: چندتا عرض داشتيم عذر می­خواهم يکی اين­که اين فرمايشات­تان در رد مطلب داشتيد اين­ها را حاشيه بر آن بحث حجيت خبر فرموديد می­خواهيد بگوييد که

ج: نه می­خواهم بگويم اين منشأ شد که سنن تدوين نشود بعد که به فکر تدوين سنن افتادند ديدند چاره­ای نيست مشکل چه بود ديگر يک مقداری کم داشتند کم آوردند علت اختلاف حديث متن حديث فيما بعد همين­جاست،

س: بلی همي جا سؤال داشتم که فرموديد توی مطالب عرض کنم که اين بحث متن حديث واقعش در بحث اهل سنت خيلی جدی­تر می­شود

ج: خيلی زياد است

س: چون اين­ها

ج: نقل است

س: ممنوع بوده حالا شما می­فرماييد

ج: نه ممنوع به اين معنی

س: حديث را اين­ها تقريباً مسلم می­دانند

ج: نه ببينيد وقتی که يعنی بحث کتابت حديث مال ابوسعيد است احتمالاً احتمالاً عمر يک مدتی اول کار احتمالاً منع از تدوين سنن کرده بعد منعی از کتابت حديث شايد هم به خاطر ابوسعيدخدری،

س: حالا ايشان هم می­گويد ابوبکر هم سوزاند بعد اين­که يک شب ماند هی فکر کرد فکر کرد آخرش

ج: حالا اين به نظر من خيلی سند روشن ندارد

س: نبايدحديث را

ج: نه آن­جا اشکال ابوبکر سر کتابت حديث نيست می­گويد چون من فکر کردم اين احاديث را من شنديم

16: 57

قرائنی بوده شواهد بوده بعد من می­آيند درست آن­ها را نفهمند يک اشکال سر اين بود اصلاً که خب مثل محقق قمی هم می­گويد ظواهر کتاب برای کسی که مقصود به افهام نيست حجت نيست ديگر شبيه آن است اين حرف ابوبکر چيزی تازه­ای نيست ما هم داريم محقق قمی صاحب قوانين معتقد است که ظواهر کلام برای کسی که مقصود به افهام نيست حجت نيست چون شايد يک قرائنی شواهدی به اصطلاح نکاتی بين­شان بوده برای ما مخفی باشد، آنی که از ابوبکر نقل شده اين است و فکر می­کنم من در سابق يک شبهه­ای در ذهنم بود که اين حديث احراق خمس مأة حديث مال ابوبکر سندش صحيح نباشد بعد ديدم به نظرم سندش معتبر است پيش­شان احرق خمس مأة،

س:

3: 58

اهل سنت

ج: بلی می­گويم اول تو ذهنم بود که خود من که اين حديث روشن نيست بعد نمی­دانم چطور شد ديدم در يکی از اين­ کتب نسبتاً مشهور آمده،

س: اهل سنت به راحتی هم ايراد بر خلفا نگرفتند ولی اين­جا ديدند ديگر اصلاً راه درمان ندارد در بحث منع از حديث،

ج: بلی ببينيد من عقيده­ام اين است که احتمالاً عمر سه نکته­ داشته يکی منع تدوين سنن بوده که اين واضح است همان اشکال ميشنا که توضيحاتش داده شد دو منع کتابت حديث بوده که احتمالاً همان حديث ابوسعيد خدری را قبول نکرده حرف عبدالله عمر عاص را گفته نه اين پيغمبر گفته لاتکتبوا عنی ننوسيد.

بحث سومش هم اکثار از حديث است اين را هم دارد عمر اين احتمالاً اواخر عمر است که زياد حديث نقل نکنيد مخصوصاً گفته شده به ابوهريره که تو اين همه حديث ما با پيغمبر بوديم اين­ها را نشنيدم تو اين همه از کجا نقل می­کنی، که گفت تو توی بقيع مشغول تجارت بودی خريد و فروش بودی و الهاک به اصطلاح التصفيق به اصطلاح دست زدن وقتی بيع می­کردند تصفيق نه يک عبارت ديگر

س: يعنی معامله اين کنايه از معامله است،

س: کنزل العمال فعلاً تو کنزل العمال پيداش کردم،

ج: از کجا؟

س: الهاک التصفيق

ج: الهاک می­دانم که نه، بلی آقا نه از کجا نقل می­کند

س: مسند الصديق قال الحافظ عمادالدين

ج: مسند الصديق اگر باشد مراد احمد ابن حنبل است ديگر

س: می­گويد قال الحافظ عمادالدين ابن کثير فی مسأله ستين هکذا عبدالله نيسابوری

ج: نه آن چيز حاکم مسند صديق مال چيز است ابن کثير است نه مال حاکم نيشابوری جامع المسانيد و السنن چاپ شده نمی­دانم هجده جلد است چند، دارم من، اين مال صاحب کتاب تاريخ البدايه نهايه­ای مال ابن کثير ابن کثير يک کتابی هم دارد جامع المسانيد و السنن اگر گفته که حافظ ابن کثير مرادش اين کتاب است و اين کتاب هم انصافاً

س: ذهبی تو تذکرة الحفاظ آورده می­گويد قد نقل الحاکم فقال حدثنی بکر ابن محمد الصيرفی بمرو حدثنی فلان فلان حدثنی قاسم ابن محمد اين قاسم ابن محمد نوه ابوبکر است پسر محمد ابن ابی­بکير

س: اسم­ها را اين نقل کرده ديگر اصلاً

ج: بلی

س: ناقلش همين است

ج: من هم به ذهنم بود که يک راهی پيدا کرد، اول تو ذهنم بود که خيلی خراب است يعنی

س: طبقات ابن سعد ميسنا کميسنا اهل کتاب فقط آن­جاست همين آقای قاسم ابن محمد

ج: قاسم ابن محمد، قاسم ابن محمد حرف­های عجيبی دارد همين که پدر زن امام باقر هم هست امام باقر دخترشان را گرفتند ديگر امام صادق هم نوه اين می­شوند به اصطلاح يعنی جد مادری امام صادق القاسم ابن محمد ابن ابی بکر آن وقت قاسم هم داماد عمويش است عبدالرحمن ابن ابی بکر يعنی اين پسر محمد ابن ابی بکر است که در همين جريان عثمان و بعد هم به آن ترتيب به شهادت رسيد و آن قاسم پسر ايشان جزو فقهای سبعه مدينه است اصلاً در خط سياسی پدرش هم نيست جزو فقهای سبعه است خيلی هم معروف است فتاوايش را هم نقل می­­کنند قاسم ابن محمد را غرض من نظرم آمد بعدها که نگاه، چون من خيلی منصف هستم يعنی اگر بخواهيم چيزی نقل بکنيم بايد با انصاف باشد تو ذهنم اول اين بود که اين حديث خمس مأه را خيلی ضعيف باشد بعد به نظرم ديدم نه دارد سند دارد حالا شايد به آن ضعف نباشد حاکم چه می­گويد بعدش، اگر حاکم باشد غالباً بعد يک تقييمی می­کند

س: عرض کردم اصلاً کتاب مستدرک نيست يعنی من دارم از تذکرة الحفاظ ذهبی می­خوانم می­گويد

45: 61

الحاکم کدام کتابش نمی­دانم مستدرک ظاهراً

ج: شايد توی معرفة الحديث است

س: من نگاه می­کنم کتاب­های ديگر را، حالا می­گويد خلاصه اين­که قالت عايشه جمع ابی الحديث عن رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم و کانت خمس مأة حديث و بات ليلته يتقلب کثيراً و قال فغمنی فقلت استقلب

8: 62

او للشئ ولدک فلما اصبح قال ای بنی هلمی

15: 62

التی عندک فجئته بها فدعی بنار حرقها فقلت لم احرقتها قال خشيت ان اموت و هی عندی فيکون فيها احاديث و عن رجل قد ائتمنته فغصبت فلم يکون کما حدثنی فاکفون قد نقلت ذک،

ج: يعنی مثلاً شواهدی و يک قرائنی بين من بوده و ليکن مراد جدی رسول­الله اين نبوده احتمال می­دهم اين طوری مثلاً پيغمبر به من يک چيزی فرمودند

س: فضائل اميرالمؤمنين بوده

ج: مثلاً فضائل يک چيزی،

س: جالب اين فعل ابوبکر را نشان می­دهد که پيامبر نهی نکرده بوده

ج: بلی نوشته بلی بلی واضح است نه آنکه واضح است علی ای حال يک چيز هم اکثار حديث است البته اين اکثار حديث کار بدی نبود مثلاً ابوهريره را منع می­کرد که چرا اين قدر حتی در بعضی روايات دارد که با تازيانه می­زدش که تو چرا اين قدر حديث نقل می­کند منع من اکثار الحديث

س: ابن مسعود هم همين طوره ابن مسعود هم کتک خورد به خاطر همين

ج: که آقا؟

س: ابن مسعود حتی آن هم

ج: نه ابن مسعود احتمالاً جريان ديگری بود علی ای حال انصافاً فکر می­کنم حدود موضوع روشن شد من معتقدم يکی از جهاتی که خيلی تأثيرگذاشت متأسفانه در دنيای اسلام اين برخورد منفی عمر با تدوين سنن سول­الله بود يعنی اين­که، چه آقا؟

س:

41: 63

ج: خيلی خوب و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

گفت قلم اين­جا رسيد و سر بشکست

س: دليل حاکم

ج: دليل حاکم

س: اين امشب دوربين مشکلی داشته تقصير آقايون نيست، بلی به هر حال چشم،

س: نتوانستند به خاطر همين چيز از دست نرود دوربين فقط يک ساعت و بيست دقيقه جا داشته،

س: دوربين ولی اين داشته

س: بلی بلی ضبط شده دوربين هم ضبط شده خواستيم چيزی از دست نرود

س: اين صورت برايمان خيلی حياتی است يکدفعه

س: نه صوت و تصوير هردو ضبط شده دور هم کامل گرفته چون يک دقيقه بيشتر جا.